



درس تفسیر سوره مبارکه ذاریات - جلسه ۲۱

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾ (۵۲) أَتَوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۵۳)
فَقَوْلٌ عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلُومٍ (۵۴) وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۵) وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۶)
مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ (۵۷) إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸) فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا
مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ (۵۹) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۶۰) ﴿

ادّعی باطل مشرکان در پذیرش شرک

در بخش پایانی سوره مبارکه «ذاریات» که در مکه نازل شد و اصول کلی دین را به طور عصاره در این سوره بیان فرمود، فرمودند که دأب مشرکان این بود این سئت جاهلی است که هر وقت پیامبری از طرف ذات اقدس الهی می‌آمد، اینها می‌گفتند یا ساحر است یا مجنون. سرّش آن است که اینها عقلانیت را در بت پرستی می‌دانستند و شرک را تمدّن و عقلانیّت و رشد می‌پنداشتند. حرف فرعون این بود که ﴿أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾^۱ نزد مشرکان شرک یک امر عقلانی است، اینها دو گروه بودند که قبلاً بحث آن گذشت. طبقه جاهل آنها می‌گفتند معیار تصدیق و تکذیب ما قبول و نکول نیاکان ما است،

۱. سوره غافر، آیه ۳۸.

چیزی را که آنها پذیرفتند ما قبول می‌کنیم، می‌گوییم: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾^۱ چیزی را که آنها پذیرفتند ما نمی‌پذیریم، می‌گوییم: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾^۲ محققان آنها به زعم خودشان برهان اقامه می‌کردند می‌گفتند که خدایی هست، چون اینها خدا را قبول داشتند: ﴿لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۳ خدا هست، خدا علیم هست، خدا حکیم است، اینها را قبول داشتند. می‌گفتند که این شرک را یقیناً خدا می‌داند و قدرت دارد که این را به هم بزند، اگر شرک مرضیّ او نبود او به هم می‌زند، چون شرک را به هم نزد، بت‌ها را از بین نبرد و بت‌پرستی را نینداخت، معلوم می‌شود مرضیّ است ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ﴾^۴ این تفکر مغالطه‌ای را پژوهشگران آنها داشتند و آن تفکر جهود تقلیدی را توده مردم، این مجموعه شده بود عقلانیّت و رشد.

تنافی افترای مشرکان در مجنون و ساحر بودن انبیا

اگر کسی بیاید و بگوید شرک باطل است، می‌گویند او دیوانه است، یک؛ او سفیه است، این دو؛ او آسیب‌دیده است، سه؛ بیماری‌های دیگر را هم به او نسبت می‌دهند، این سه طایفه از آیات نشان می‌دهد که مشرکان، محور عقل را شرک می‌دانستند، برای این که محققان آنها این طور برهان مغالطه را اقامه کردند که بین تشریع و تکوین خلط کردند، گفتند خدا از شرک ما باخبر است اگر بد بود جلوی آن را می‌گرفت، جاهلان آنها بر اثر اینکه آثار گذشتگان را باید حفظ بکنند شرک را می‌پذیرفتند؛ لذا

۱. سوره زخرف، آیه ۲۳.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۳۶.

۳. سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

۴. سوره اعراف، آیه ۶۶.

اگر پیامبری می آمد و جریان شرک را باطل می دانست، می گفتند این مجنون است، یک؛ ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ﴾^۱ با لام و با حرف جمعی می گفتند تو سفیه هستی، این دو؛ بعد می گفتند تو چون نسبت به بت های ما دهن کجی کردی - معاذ الله - حرف ما این است که ﴿اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ﴾^۲ بعضی از خدایان ما در تو اثر گذاشته اند و دیوانه شدی، پس قول به جنون یک توهم مشترک بین مشرکان بود. اگر کسی مجنون و دیوانه و سفیه باشد این دیگر فتنان نیست که کار محیر العقول سحری انجام بدهد، جمع بین سحر و مجنون بودن ممکن نیست، نه جمع بین ساحر و کمک گیری از جن، آن که از جن کمک می گیرد که مجنون نیست، آن که جن زده است و بدیهیات را نمی فهمد او مجنون است. اگر این مجنون را بعضی بگویند و ساحر را بعضی دیگر این قابل جمع است؛ اما یک گروه یا یک شخص بگویند این یا ساحر است یا دیوانه این جمع نمی شود، اگر دیوانه است برای این که عقلش را از دست داد و شرک را باطل می داند، او نمی تواند یک ذی فن باشد، آنها که می گفتند سفیه است از همین راه می گفتند، سفاهت را به وجود مبارک انبیای خود مثل حضرت هود اسناد می دادند؛ در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۶۵ به بعد این است: ﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ * قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ﴾ برای این که محققین آنها می گفتند که خدا می داند ما مشرک هستیم، خدا هم می تواند جلوی ما را بگیرد چرا جلوی ما را نگرفته است؟ پس معلوم می شود حق است، یک قیاس استثنایی مغالطی ترتیب می دادند که ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ﴾ به زعم باطل این پژوهشگران جاهلی، شرک عقلانی می شود و کسی که مخالف شرک

۱. سوره زخرف، آیه ۲۳.

۲. سوره هود، آیه ۵۴.

است، می‌شود دیوانه، آن وقت یک دیوانه نمی‌تواند فتن سحری باشد و کارهای محیرالعقول داشته باشد، چه این که در بخشی از آیات دیگر؛ نظیر سوره مبارکه «هود» باز از همین قبیل حرف‌ها است:

﴿قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ * إِنْ نَقُولُ﴾

حرف همه ما این است: ﴿إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ﴾؛ - معاذالله - تو نسبت به بت‌های ما

دهن کجی کردی، آنها هم تو را به بیماری مبتلا کردند، عقل خود را از دست دادی، اگر کسی عقل

خودش را از دست داد، اگر کسی سفیه شد، اگر - معاذالله - کسی دیوانه شود، این دیگر نمی‌تواند یک

فنّ دقیق علمی به بار بیاورد.

قرآن کریم آمده عقل را معنا کرده است، سفاهت را معنا کرده است، جنون را معنا کرده است،

فرمود: ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾؛^۱ خلیل حق برهان آورد و هر کس از راه

خلیل حق جدا بشود او سفیه هست و سفاهت را هم در همین شرک می‌داند، برهان آنها را مغالطه

دانست فرمود شما بین تشریع و تکوین خلط نکنید، ذات اقدس الهی اگر اجازه بدهد به وسیله انبیا باید

اجازه بدهد، جلوی قدرت شما را نمی‌گیرد، برای اینکه مجبور نشوید هرکسی با اختیار راه صواب و

فلاح را طی کند، راه صواب و خطا را طی کند اگر ذات اقدس الهی جلوی تبه‌کاران را بگیرد این جبر

می‌شود، فقط راهنمایی می‌کند، محکمه‌ای دارد به نام قیامت که به حساب و کتاب همه می‌رسد.

مطلب بعدی آن است که در مسائل کلامی ملاحظه فرمودید این اسمای حسناى خدای سبحان که در «جوشن کبیر» یا در سایر ادعیه و اذکار و همچنین آیات آمده است، اینها در هر مطلبی باید ملحوظ باشد. اگر ذات اقدس الهی فرمود: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾^۱ این باید با بحث کلامی حل بشود، اگر فرموده است: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾^۲ این باید حل بشود، اگر فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ این باید حل بشود، همه جا ائمه (علیهم السلام) سعی کردند با برهان عقلی و قرآنی این سؤالات را پاسخ بدهند. وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه فرمود: «فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلٍّ وَلَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ»^۳؛ شما باید بدانید مخازن آسمان و زمین در دست اوست، نظام سپهری هم در اختیار اوست، اگر فرمود یاری کنید! معنایش این نیست که من را یاری کنید، این مکتب را یاری کنید که به درد شما می‌خورد، نه به من قرض بدهید که من از قرض شما طرفی بیندم، این عمل را احیا کنید این قرض الحسنه قرآن کریم، قرض الحسنه مالی تنها نیست، نماز قرض الحسنه است، روزه قرض الحسنه است، همه کارهای خیر قرض الحسنه است، فرمود من به شما پاداش یقینی می‌دهم و برمی‌گردانم، شما در حقیقت با مکتب من کار دارید، این بیان نورانی حضرت امیر حاکم بر همه بیان‌ها است. فرمود: «فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلٍّ»؛ خدا - معاذالله - از روی ذلت شما کمک نخواست «وَلَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ»؛ در اثر نداری از شما کمک نخواست قرض الحسنه می‌دهید؛ یعنی مکتب را دارید اداره می‌کنید، دین را دارید یاری می‌کنید؛ یعنی با فعل من کار دارید، نه با ذات من.

۱. سوره محمد، آیه ۷.

۲. سوره بقره، آیه ۲۴۵؛ سوره حدید، آیه ۱۱.

۳. نهج البلاغه (للصّحی صالِح)، خطبه ۱۸۳.

در بحث‌های کلامی اگر فعلی به ذات اقدس الهی اسناد داده شد باید با سایر افعال و اوصاف او هماهنگ باشد، این خلقت برای چیست؟ فرمود خلقت برای عبادت است. این «لام» به تعبیر مرحوم شیخ طوسی لام عاقبت نیست، چون خیلی ها عبادت نمی‌کنند، لام عاقبت در ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ﴾^۱ آنجا لام عاقبت است، این «لام»، «لام» غایت است آیا غایت به فاعل برمی‌گردد یا به فعل، ما باید این سه اسم را حد وسط قرار بدهیم تا این آیه برای ما حل بشود. خدا جواد محض است، خدا غنی محض است، خدا حکیم صرف است، چون جواد محض است کاسب نیست، آن که چیزی می‌دهد چیزی می‌گیرد، چه «مستعیض» باشد چه «مستغرض» جواد نیست. شما در تحلیل معنای جواد می‌بینید می‌گویند «استغراض» با جود سازگار نیست، «استعواض» با جود سازگار نیست، «استغراض» نه یعنی قرض گرفتن؛ یعنی غرض ورزی. یک وقت است کسی کاری می‌کند برای اینکه ثواب ببرد، این جواد نیست، این ثواب می‌خواهد. آدم عاقلی است برای خیر آخرت خودش، خیر دنیای خودش بیمارستانی می‌سازد، مسکنی می‌سازد، مدرسه‌ای می‌سازد، راهی می‌سازد، این «مستغرض»؛ یعنی غرض‌مند، این «مستعیض»؛ یعنی عوض‌خواه، جواد نیست جواد کسی است که بدون غرض و بدون عوض ببخشد، این می‌شود جود. خدا جواد است؛ یعنی همین! اگر او چیزی بدهد چیزی بگیرد که می‌شود کاسب، این می‌شود کاسب، این جواد نیست، پس ما باید این را در بحث‌های کلامی خود حفظ بکنیم. کاری که خدا می‌کند جود است و لاغیر! و چون غنی محض است، این جود را شکوفا می‌کند؛ یعنی بی‌نیاز صرف است و کمبودی ندارد. بنابراین اگر غنی محض است؛ یعنی هیچ

نیازی ندارد و اگر جواد صرف است هیچ غرضی ندارد. غنی بودن او، جواد بودن او، با حکیم بودن او باید هماهنگ باشد، چون حکیم است صدر و ساقِ فعلِ او لبریز از منفعت و فایده و هدف است، پس فعل هدف دارد نه فاعل، هر فاعلی کاری را که انجام می‌دهد این کار، واسطه است که این فاعل به کمال برسد، این در فاعل‌های عادی. خود آن هدف که کمال است اگر خواست کاری بکند برای چه چیزی می‌کند؟ ما هم در سلسله نظام فاعلی به فاعلی می‌رسیم که فاعل ندارد، هم در سلسله نظام غایی به غایت و هدفی می‌رسیم که هدف ندارد، به هر حال هر موجودی فاعل دارد، چه موقع؟ در صورتی که هستی او عین ذات او نباشد. وقتی رسیدیم به ذات اقدس الهی که هستی محض است، او دیگر فاعلی ندارد. هر فاعلی فعلی را که انجام می‌دهد برای رسیدن به کمال است، آن کمال اگر محدود باشد کاری را انجام می‌دهد که به کمال برتر برسد، آن کمال اگر نامتناهی باشد، دیگر او کاری را برای رسیدن به کمال انجام نمی‌دهد، برای اینکه چون این حاصل است این را دارد انجام می‌دهد، این را فقط ادیب، لفظ آن را می‌تواند بگوید.

کمال مخلوق در عبادت خالق

ما یک «مفعولٌ له» حصولی داریم یک «مفعولٌ له» تحصیلی، اینها را در سیوطی دیدیم؛ اما از سیوطی و امثال سیوطی این حرف بر نمی‌آید که تشخیص بدهد «مفعولٌ له» حصولی چیست «مفعولٌ له» تحصیلی چیست. کارهای خدای سبحان «مفعولٌ له» حصولی است، کارهای ممکنات «مفعولٌ له» تحصیلی است. هر ممکنی ولو صادر اوّل ولو روح مطهر پیغمبر و اهل بیت (علیهم الصلاة و علیهم السلام) اینها که کاری می‌کنند گرچه می‌گویند از اینها چیزی نمی‌خواهند؛ اما ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى

حُبّه،^۱ این **حُبّه** اگر آن مفسّر جزء مرحله ابرارین باشد، این ضمیر را به آن «طعام» بر می‌گرداند که اینها مؤثر بودند، اיתار کردند، با اینکه خودشان به این طعام نیاز داشتند، طعام محبوب اینها بود، این را به فقیر و مسکین و یتیم دادند؛ اما اگر جزء الهیون باشد، این ضمیر **حُبّه** را به «الله» بر می‌گرداند: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّ اللَّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا».

پرسش: ...

پاسخ: آنها هم همین طور هستند، آنها نسبت به مراحل کسی که به مقام ابرار نرسیده، این آیه بهره او می‌شود: **﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾**؛^۲ اما کسی که شاگردان اینها جزء ابرار هستند، اینها جزء مقربین هستند: **﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ﴾** که **﴿مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾**^۳ چشمه‌ای است به نام کافور آن چشمه را به ابرار نمی‌دهند، یک چند قطره از چشمه کافور در کاسه ابرار می‌ریزند ممزوج می‌کنند به اینها می‌دهند: **﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ﴾** که یعنی خلیط و مخلوط و ممزوج آن کافور است، کافور چیست؟ **﴿عَيْنًا يَشْرَبُ﴾**^۴ مقرب از کافور، کل آن چشمه محض بهره می‌گیرد، چند قطره از آن چشمه در قدح ابرار می‌ریزند، اهل بیت از ابرار گذشته‌اند و جزء مقربین‌اند. اگر این است که قرآن ناطق‌اند، این ضمیر **حُبّه** باید به «الله» برگردان نه به طعام. حالا اینها جزء مقربین هستند؛ اما به هر حال محتاج به «الله»‌اند، هر کاری که می‌کنند برای ثواب است، ثواب آنها رسیدن به چشمه کافور است و «لدى الله» است و «قرب الى الله» است، چون ممکن است و **﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾**^۵ شامل

۱. سوره انسان، آیه ۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۲.

۳. سوره انسان، آیه ۵.

۴. سوره انسان، آیه ۶.

۵. سوره فاطر، آیه ۱۵.

حال اوست؛ اما ذات اقدس الهی که غنی محض است از یک سو، جواد صرف است از سوی دیگر، حکیم محض است از سوی دیگر، چون حکیم است تمام فعلش باید هدفمند باشد. پس کاری که ذات اقدس الهی می‌کند این «لام» ﴿لِیَعْبُدُونَهُ﴾، «مفعولٌ له» می‌شود؛ اما «مفعولٌ له» حصولی، نه تحصیلی. برای خدا «مفعولٌ له» حصولی است، برای مخلوق «مفعولٌ له» تحصیلی است. مخلوق خلق شدند برای تحصیل عبادت، ذات اقدس الهی چون کمال محض است، جواد صرف است، از او خلق و فیض نشأت می‌گیرد، او چون کامل است فیض می‌بخشد، مستفیض چون می‌خواهد کامل بشود طلب می‌کند. اما این مثال‌هایی که سیوطی و امثال سیوطی می‌زنند و می‌گویند: «قعدتُ عن الحرب جُبْنًا»؛ یعنی «لِلجُبْنِ»، اینها خیال می‌کنند این «مفعولٌ له» حصولی است. اینکه می‌گوییم از ادیب این کارها ساخته نیست، برای این است، او چیزی شنیده که ما «مفعولٌ له» حصولی داریم، «مفعولٌ له» تحصیلی داریم، ولی وقتی می‌خواهد «مفعولٌ له» حصولی را مثال بزند، می‌گوید: «قعدتُ عن الحرب جُبْنًا»، چون من ترسیدم نشستم! اینکه «مفعولٌ له» نیست، این جزء مبادی فاعلی است. این هر جا «لام» است، خیال می‌کند «مفعولٌ له» است! «مفعولٌ له» حصولی آن است که چون این را دارد، می‌بخشد؛ «مفعولٌ له» تحصیلی این است که چون ندارد، به دنبال او می‌رود. خدا چون جواد محض است، می‌آفریند؛ ممکن چون فقیر صرف است، به طرف عبادت می‌رود. ممکن کمالش در عبادت حق است، ذات اقدس الهی چون کمال محض است عالم را می‌آفریند. پس این «لام»، «لام» غایت است، «لام» عاقبت نیست؛ اما نسبت به ذات اقدس الهی «مفعولٌ له» حصولی است، چون کمال محض است، می‌آفریند؛ لذا در سوره «ابراهم» فرمود همه مردم کافر بشوند، برای من بی‌تفاوت است. آن وقتی که معدوم بودند، برای ذات اقدس الهی بی‌تفاوت بود؛ لذا نه خلق کرد تا سودی ببرد، نه خلق کرد تا جودی ببرد؛ بلکه چون جواد

است خلق کرده است، چون مبدأ کمال است آفرید. همان طوری که سلسله نظام فاعلی به چیزی می‌رسد که فاعل ندارد می‌شود ﴿هُوَ الْأَوَّلُ﴾،^۶ سلسله نظام غائی به جایی می‌رسد که غایت ندارد، چون خودش ﴿هُوَ الْآخِرُ﴾ است. ﴿هُوَ الْآخِرُ﴾ یعنی چه؟ یعنی قلّه هستی. دیگر از آن بالاتر که فرض ندارد.

پرسش: ...

پاسخ: دیگر «عربی مبین» کف نیست، «از شافعی نپرسید امثال این مسائل»^۷ نه از سیبویه بر می‌آید این حرف‌ها، نه از شافعی و المغنی.

آثار معامله انسان با خداوند

اهل بیت را برای چه می‌خواهیم ما؟ اینها آمدند باز کردند این حرف را. فرمود: «فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلٍّ وَلَمْ يَسْتَفْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ»، کسی که مالک و مَلِکِ سماوات و ارض است، یک؛ خزائن سماوات و ارض در اختیار اوست، دو؛ ما را خلق کرد، برای اینکه ما به کمال برسیم. چرا ما را خلق کرد؟ چون او جواد است، خاصیت بخشنده‌گی آن است که چیزی بیافریند. پس «فَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ أُعْطِيَ»^۸؛ بعد این را برهان اقامه کرده، صد تنزل داده، برای اینکه بفهمند فرمود ما از شما چیزی نمی‌خواهیم، چه می‌خواهیم؟ ما بخواهیم شما به ما چیزی بدهید! روزی به ما بدهید! مشکل ما را حل کنید! نه. بین آن آیه که آسمانی است و آیه بعد که زمینی است فرق است. فرمود ما این کار را کردیم: ﴿مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ﴾ ما که از شما چیزی طلب نداریم، نه می‌گوییم شما را خلق کردیم که برای ما کار کنید! ما در هیچ

۶. سوره حدید، آیه ۳.

۷. دیوان حافظ، غزل ۳۰۷.

۸. التوحید (للصدوق)، ص ۳۷۳.

جا نگفتیم می خریم، ما همه جا گفتیم می فروشیم. همه جا! ما چیزی را کاسبی نکنیم نیست. شما بفروشید ما می خریم و در جهان امکان، تنها او این کار را کرد؛ فرمود آقایان! شما مزایده را که شنیدید، حراج را که شنیدید، این مزایده و حراج یک آگهی مزایده دارد و یک آگهی مناقصه؛ همیشه فروشنده، آگهی مزایده می زند که هر کس بیشتر می خرد من می فروشم؛ همیشه خریدار آگهی مناقصه می زند و می گوید هر چه همه شما فروشنده هستید، هر کس کمتر فروخت، ما می خریم. آگهی مناقصه برای مشتری است، آگهی مزایده برای فروشنده است؛ این امر رائجی است. اگر کسی کالایی دارد، زمینی دارد، بخواهد بفروشد می گوید هر کس بیشتر می خرد به او می فروشم. آن پیمان کارها یا آنها که خریدار هستند یا مستأجر هستند، می گویند هر کس کمتر بدهد، ما از او می خریم؛ اما ذات اقدس الهی تنها مشتری است که آگهی مزایده زده است و فرمود به هر کس بخواهی بفروشی، من بیشتر می خرم؛ این خداست! آگهی مزایده یعنی این. آگهی مزایده چطور است؟ فرمود شما جانی دارید، مالی دارید، وقتی دارید، آبرویی دارید، این را به چه کسی می خواهید بفروشید؟ به هر کس بخواهید بفروشید من بیشتر می خرم. فرمود به هر کسی می خواهی بفروشی من بیشتر می خرم؛ چقدر می خواهی جان خود را بفروشی؟ ﴿فَاسْتَبْشِرُوا بِاللَّهِ الَّذِي يَاعِظُكُمْ بِهِ﴾^۹ اگر بخواهی اجاره بدهی، من بیشتر می دهم؛ بخواهی کرایه بدهی، من بیشتر می دهم؛ بخواهی بفروشی، من بیشتر می دهم؛ تنها مشتری ای که آگهی مزایده می زند او هست: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي﴾^{۱۰} ﴿مَنْ ذَا الَّذِي﴾ ﴿مَنْ ذَا الَّذِي﴾ این است!

۹. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۱۰. سوره بقره، آیات ۲۴۵ و ۲۵۵؛ سوره احزاب، آیه ۱۷.

آگهی مزایده قبلاً رسم بود، چوب حراج چوب حراج که می‌گویند قبلاً این‌چنین بود، حالا الآن با یک اطلاعیه در رساناهای رسمی، این آگهی مزایده یا مناقصه نوشته می‌شود و در روزنامه‌ها چاپ می‌شود؛ ولی قبلاً این‌طور نبود، قبلاً در آن شرکت در آن مؤسسه همه جمع می‌شدند و کسی که نماینده اینها بود، چوبی دست او بود، این چوب را روی میز می‌زد، می‌گفت فلان مبلغ، فلان مبلغ، فلان مبلغ، تا کسی بگوید من آن را بیشتر می‌خرم؛ این را می‌گفتند چوب حراج. آن وقت اوائل که ما در کتابخانه‌های تهران می‌رفتیم، چوب حراج این‌طور بود؛ یکی از علما که می‌مُرد، کتاب‌های او را در جایی می‌آوردند، کسی چوب دستش بود و روی میز نشسته بود و می‌گفت مثلاً دوره جواهر این مقدار است، روی چوب می‌زد، تا هر کسی بیشتر بخرد به او بفروشد؛ این را می‌گفتند چوب حراج. حرف حافظ که می‌گوید:

بی‌معرفت مباش که در مَن یزید عشق *** اهل نظر معامله با آشنا کنند^{۱۱}

یعنی این؛ یعنی در بازار معرفت، آنجا که چوب حراج می‌زنند، آنجا می‌گویند: «مَن یزید»؛ چه کسی بیشتر می‌خرد؟ چه کسی بیشتر می‌خرد؟ «بی‌معرفت مباش که در مَن یزید عشق»؛ یعنی در بازار عشق که چوب در دست عشق‌فروشان هست، می‌گویند: «مَن یزید»، «مَن یزید»، «مَن یزید»، چه کسی اضافه می‌کند؟ «اهل نظر معامله با آشنا کنند». این «مَن یزید»؛ این بود. ذات اقدس الهی هم یک چوب حراجی در قرآن دارد، صریحاً اعلام کرده به هر کسی می‌خواهی بفروشی، من بیشتر می‌خرم. دیگران مگر چقدر به شما می‌دهند؟ اینکه فرمود: ﴿فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ﴾، برای اینکه من مشتری هستم که آگهی مزایده می‌زنم؛ این خداست!

بنابراین این «لام» به ﴿خَلَقْتُ﴾ تعلق مى گیرد، «بما خلق» به معنای «مخلوق»، نه «خلق» به معنای «خالق». به این «تاء» ﴿خَلَقْتُ﴾ تعلق نمى گیرد، بلکه به آن مخلوقى که از خلق استفاده مى شود تعلق مى گیرد؛ یعنى مخلوق برای اینکه عبادت بکند، نه من برای اینکه معبود بشوم، چون خودش در سوره «ابراهيم» فرمود: ﴿إِنْ تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾.^۱ پس ما در این مطلب ناچاریم بین جواد جواد بودن او و بین غنى بودن او و بین حکیم بودن او جمع کنیم؛ چه اینکه وجود مبارک حضرت امیر در آیه ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ﴾، یک؛ ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ﴾، دو؛ آنجا جمع فرمود که «فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلٍّ وَلَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ اسْتَنْصَرَكُمْ وَلَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَاسْتَقْرِضَكُمْ وَلَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛ بنابراین این اهداف به خلق بر مى گردد نه به خالق. آن وقت برای توضیح این مسئله فرمود ما که از شما چیزی نخواستیم؛ هر چه که دارید هم ما به شما دادیم: ﴿مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ﴾، چرا؟ ﴿وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُون﴾؛ من اگر مى گویم، آن کمک را به شما مى کنم، راهنمایی را به شما مى کنم، قلبتان را هدایت مى کنم؛ منتها اختیار و اراده دست شماست که بهشتی بشوید. چرا ما اینها را نمى خواهیم؟ برای اینکه ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ که ﴿الْمَتِينُ﴾ برای ﴿اللَّهُ﴾ است، خدای سبحان رزاق است، نه تنها رازق. شما چه دارید؟ ﴿مَا

بِكُمْ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ^۱؛ انسان چه دارد که در راه خدا صرف بکند؟ چون هویت او، اوصاف او، افعال او، اموال او ﴿مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾.

فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾؛ او قوی است، او متین است، محکم است، متقن است، او رزاق است، رزق شما به دست اوست، رزق تنها غذا و امثال آن که نیست، علم رزق است، حیات رزق است، شعور رزق است، همه اینها رزق است، همه هستی و شئون هستی را او داده است؛ فرض ندارد که شما بتوانید به خدای سبحان کمک بکنید، نه از شما بر می آید و نه او محتاج است، دو تا برهان است، دو تا قیاس است، دو تا حد وسط است، او نیاز ندارد، چون غنی محض است. شما نمی توانید برای اینکه هر چه دارید از اوست؛ این دو تا قیاس، دو تا برهان، چون دو تا حد وسط است، وحدت و کثرت برهان به وحدت و کثرت حد وسط آنهاست؛ اگر ما دو تا حد وسط داشتیم، می شود دو تا برهان. چون او غنی است به شما نیازی ندارد؛ چون شما فقیر هستید، مشکل او را حل نمی کنید، مشکل او را حل نمی کنید، از سالبه به انتفای موضوع است برای اینکه او مشکلی ندارد.

پرسش: ...

پاسخ: اینها همه اهداف فعل است، وقتی صفت فعل شد؛ یعنی این فعل بر آن فعل مترتب است، شما بخواهید به مقام برتر برسید، باید که خدا را بشناسید بلکه این درست است آدم خدا را نشناسد نمی تواند عبادت بکند؛ اما معرفت خدا نوری است که «نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ»^۲ عبادت هم توفیقی است که ذات اقدس الهی به او عطا کرده است. غرض این است که اگر ما دو تا حد وسط داریم، یکی

۱. سوره نحل، آیه ۵۳.

۲. رک: مصباح الشریعة، ص ۱۶.

غناى الهى است كه غناى «بالذات» است، يکى فقر ماسواء هست كه فقر «بالذات» است، نه خدا
نيازمند به بشر است، طبق حد وسط غناى او، نه از ماسواء كارى ساخته است كه مشكل او را حل
كند: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ﴾، يك؛ ﴿ذُو الْقُوَّةِ﴾، دو؛ ﴿الْمَتِينُ﴾، سه؛ كه ﴿الْمَتِينُ﴾ خبر است براى ﴿إِنَّ﴾
و براى ذات اقدس الهى است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، همين تشبيه است، اين همين دليل است بر اينكه كار عبد را به كار خود نسبت داد؛ مثل
اينكه درباره وجود مبارك پيغمبر (صلى الله عليه و آله و سلم) فرمود: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ
اللَّهَ رَمَى﴾.^۱ مرحوم كلينى (رضوان الله عليه) در همين جلد دوم كافى گفت آبروى مؤمن محترم است،^۲
اين در حد فعل است، براى اينكه ذات اقدس الهى به اينها مى خواهد بها بدهد. گاهى نام خود را در
كنار نام برخى ها ذكر مى كند مى فرمايد: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى تَسْأَلُونَ بِهِِ وَالْأَرْحَامَ﴾؛ ارحام و رحم ها را
كنار نام خود مى برد؛ اينها براى تشويق و ترغيب در مقام فعل است، وگرنه ذات اقدس الهى كه غنى
محض است؛ عبادت ما براى خود ماست. غرض آن است كه هر فاعلى كارى را انجام مى دهد «لنيل
الكمال». اگر خود كمال خواست كارى انجام بدهد؛ اين «مفعول له» حصولى است نه تحصيلى، نه اينكه
چيزى را ندارد و مى خواهد حاصل كند، بلكه چيزى را دارد مى خواهد ظاهر كند.

پرسش: ...

۱. سوره انفال، آيه ۱۷.

۲. الكافى (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۸۸.

پاسخ: فقط عبادت است، غیر از عبادت کار دیگری نداریم؛ عبادت تنها نماز و روزه نیست، در مسیر حق بودن است. هر کاری که ما انجام می‌دهیم باید در مسیر او باشد: ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱. اگر محیا و ممات ما برای اوست، ما کاری نمی‌توانیم بکنیم که در راستای عبادت او نباشد، این می‌شود اتلاف عمر.

پرسش: ...

پاسخ: از این سهل‌تر! فرمود که ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾^۲؛ فرمود نماز باید بخوانید نشد نشسته بخوانید، نبود مستحبی را نخوانید، هیچ چیزی برای شما سخت نیست وضو نتوانستید بگیری تیمم بکن و اگر سخت بود همان مستقیماً بگو! مهم‌ترین کار همان مسائل قلبی است که انسان از شرک به اطاعت بیاورد؛ از این آسان‌تر! فرمود: ﴿لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾^۳.

پرسش: ...

بازگشت عواقب گناه به انسان

پاسخ: سرش این است که بیراهه رفتند، وگرنه ما را دلپذیر قرار داد. فرمود که ما را یک ظرف خالی قرار نداد، ما مثل تُنگ، همان‌طوری که تُنگ یک ظرف خالی است عسل بریزی می‌پذیرد، سمّ هم بدهی جا می‌گیرد؛ اما این دستگاه گوارش ما یک مختصر غذای مانده بالا می‌آورد. فطرت ما هم بشرح ایضاً؛ همان‌طوری که روده و معده و دستگاه غذایی و گوارش ما طوری خلق شد که فقط سالم را قبول می‌کند و ناسالم را بالا می‌آورد؛ فطرت ما هم همین‌طور است، گناه را بالا می‌آورد. ما

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۲.

۲. سوره حج، آیه ۷۸.

۳. سوره قمر، آیات ۱۷ و ۲۲ و ۳۲.

تحمیل کردیم؛ اینها که معتاد هستند علیه دستگاه گوارش خودشان تلاش و کوشش کردند، این را بیمار کردند، این الآن سم را قبول می‌کند؛ ما را خدای سبحان با فطرت طیب و طاهر آفرید فرمود که ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱؛ یک لوح خالی به ما ندارد که ما بنویسیم، یک ظرف خالی به ما نداد. همان طوری که به ما شامه داد که فقط از بوی خوب لذت می‌بریم، از بوی بد بدمان می‌آید، شامه ما این طور است، لامسه ما این طور است، باصره ما هم همین طور است، سامعه ما همین طور است، همه چیز را زیبا آفرید که گرایش به خوب داریم؛ آن وقت ما می‌آییم به هم می‌زنیم. به ما سامعه‌ای داد که از آهنگ خوب لذت می‌بریم، باصره‌ای داد از منظره خوب لذت می‌بریم، شامه‌ای دارد از بوی خوب لذت می‌بریم، دستگاه ما را دستگاه زیبا آفرید؛ این برای ظاهر. باطن ما را هم طوری آفرید که ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ دیگر سهل است؛ فرمود: ﴿لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾.

پرسش: ...

پاسخ: بله، امتحان بشود، این وسیله گمراهی را ما تحت ولایت او قرار می‌گیریم؛ در قیامت خود شیطان اصرار می‌کند که ﴿مَا أَنَا بِمُضْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُمْ بِمُضْرِخِيَّ﴾^۲؛ من غیر از دعوتنامه چیزی به شما ندادم و غیر از دعوتنامه که همان وسوسه است. گفت این همه انبیا و اولیا دعوتنامه نوشتند می‌خواستید بروید: ﴿إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُضْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُمْ بِمُضْرِخِيَّ﴾؛ من گفتم بیاید آمدید؛ انبیا گفتند بیاید می‌خواستید بروید. این طوری نیست که مثلاً یک راه آسان‌تری را شیطان به ما نشان بدهد خیر! راه نزدیک همان راه خداست که انبیا دعوت کردند.

۱. سوره شمس، آیات ۷ و ۸.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

اصرار شیطان در محکمه عدل الهی این است که من غیر از دعوتنامه به نام وسوسه، کار دیگری کردم؟ هیچ سلطه‌ای بر شما نداشتم، این همه انبیا و اولیا دعوت کردند، می‌خواستید آنجا بروید. لذا نه از من برای شما کاری ساخته است، نه از شما برای من کاری ساخته است: ﴿فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا﴾، «ذُنُوب» آن دلو پُر آب را می‌گویند و فرمود که این گروه سهمی از عذاب دارند؛ مثل گروه‌های دیگر و از طرفی هم «ذَنْب» را «ذَنْب» گفتند چون دنباله قرار دارد، آن آخر قرار دارد و مستلزم یک عقوبتی است. «عقوبت» را هم که «عقوبت» می‌گویند چون «عقب» گناه پیدا می‌شود؛ «ذَنْب» هم به همین مناسبت است. فرمود که اینها که ستم کردند، ذُنُوب دارند، ذُنُوب آن دلو پُر آب است، از «نصیب» به «ذُنُوب» یاد می‌شود، اینها هم سهمی از عذاب دارند مثل سابق. ما گفتیم: ﴿مَا أَتَى الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾؛^۱ اینها که در عصر شما هستند ذُنُوبی از عذاب دارند؛ مثل نسل‌های گذشته که آنها ذُنُوبی؛ یعنی سهمی از عذاب داشتند: ﴿مَثَلُ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ﴾؛ عجله نکنید! عذاب به شما می‌رسد؛ دیگران معذب شدند و رخت بر بستند که بعضی از آنها قصه عاد و ثمود را گفتیم، قصه فرعون را گفتیم، قصه نوح را گفتیم، در همین سوره مبارکه «ذاریات»؛ نصیب شما هم می‌شود و نوبت شما هم می‌رسد. ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾؛ آن روز وای به حال شما! می‌رسد. حالا یا ممکن است در دنیا باشد فقط، نه آخرت، یا در آخرت باشد نه در دنیا یا ﴿لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ﴾^۲ بعضی‌ها گرفتار هر دو عالم هستند؛ چه اینکه مؤمنان بهره هر دو عالم را می‌برند: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾؛^۳ نسبت به یک عده دیگر فرمود:

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۲.

۲. سوره مائده، آیه ۳۳.

۳. سوره بقره، آیه ۲۰۱.

﴿لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ﴾؛ حالا فرمود: روز وعید اینها می‌رسد یا در دنیا یا در آخرت؛

«اعاذنا الله من شرور انفسنا و سيئات اعمالنا»!

«و الحمد لله رب العالمين»